المجالس الحسنية

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله والصلوة
والسلام علی رسوله محمد واله اجمعین من النبیین والصدیقین والشهداء
والصالحین امین اما بعد فیقول العبد الفقیر الی رحمة الله الصمد الشیخ
محمد الحسنی هذه المجالس الحسنیة لله الحمد والمنة اولا واخرا ظاهرا وباطنا
المجالس چون سعادة قدم بوس حاصل شد شیخ ما قطب الاولیاء
شیخ الاتقیاء المتصف باوصاف الله المتخلق باخلاق الله الفانی
فی الله الباقی بالله محمد ابن احمد ابن نصر المعروف بشیخ حسن محمد
بن شیخ میا بجیو بن شیخ نصیر المستفیض من مولاه النصیر ایده الله اللطیف
بلطفه الخفی والجلی امین فرمودند واتموا الحج والعمرة لله یعنی لذات
الله کعبة بمحبوبیت ملک هرکه ملاقات ملک خواهد کرد بگرد خانه او میگردد
بدین نیت بکدام طرف دیدن ملک شود بعده فرمودند در طواف
هفت شوط چرا اند پس فرمود هفت صفته سبحانه تعالی را ذاتی
اند پس چنانچه بر یک شرط بریک صفة را میخواهد بعده فرمود

صفا و مروة همچو جایگی الحیوة العلم الارادة القدرة السمیع البصر الکلام
پیش خانه ملک می شود گاه گاه دران جا ملک می نشیند زیرا چه ان
هردو از شعایر الله تعالی اند باز فرمود در صفا و مروه هفت سعی چرا
شد زیرا چه تجلیات سبحانه تعالی در مرکزه غیر مکرره است پس هفت
سعی از جهت هفت صفت است بعده فرمود عرفه همچو جایگی ملک دران
جا بار عام میدهد پس مردمان دران جا جمع میشوند هر وقت که ملک تعین
کرده است پس هر وقت که ملک بار عام میدهد خود را زینت میکند
بسیار زینت کردن بدان سبب تسبیح در عرفه نشد زیرا چه حصول تجلی
دران جا بکمال می شود بعده فرمود احرام همچو استعداد که از جهت
دیدن ملک میکند بخوب جامها پس استعداد در دیدن سبحانه و تعالی
ترک زینت است و داشتند ذات خود را همچو امنیت بدان سبب منع کرده
شد در احرام کس را رنجانیدن تا حدی که فرمودند که موزیان را مرنجانید
المجالس شیخنا قطب الاولیاء فرمودند منقولست از شیخ المشایخ قطب
الاقطاب نصیر الدین محمود چند فواید بجهت وصول باری عز وجل
وان شش چیز است دوام وضو دوام صوم صوم صوری صوم معنوی

صوم صوری معروفست وصوم معنوی انست که افطار بر تقلید طعام
کند مقصود از صوم انقیاد نفس است و در صوم معنوی ان حاصل است
سیوم سکوت جز ذکر حق سبحانه وتعالی چهادم دوام خلوت پنجم
نفی خواطر هیچ خطر جز حق در خاطر نگذاری ازین خطر شر مرد است بعده
فرمودند هر دو مراد اند خواه خطره شر خواه خیر زیرا چه هر دو چیز حق است
ششم ذکر با ربط بر وازین ذکر مراد مراقبه است ومراقبه چیست
بعضی مشایخ گفته اند مراقبه ان تلازم قلبک بان الله ناظر علیک وان
از قبیله علمی است وبعضی گفته اند که مراقبه انست که همچنین تصور کنی
که تو حق را بنظر دل بینی وان از قبیل تصور است پس چیست تعلق قلب
المرید بالشیخ المجلس چون قدم بوسی حاصل شد سخن در عشق بود
قال شیخنا قطب الاولیا یکی مرد بود بگرد محلتی سیر میکرد ناگاه نظر وی
بر یکی افتاد زیبا روی بود همچو افتاب ان مرد بر وی مبتلا شد واتش
در دل وی افتاد وآن مرد در پای افتاد وآهی زدن گرفت بعده
آن مراد مراقبه کرد روی بر زانو نهاد دید بر آئینه دل وی زنگی پیدا شد
پس ان مرد را غیرت پیدا شد وگفت یا خداوند مرا بچه بلا مبتلا کردی

وآهی زد واین نظم بخواند نظم

نه ان مرغم که باشم صید هر دام ۞ نه ان مجرم که گیرم باجنس آرام ۞
نه ان خاکم که افتم زیر هر پای ۞ نه ان ابم که روآرم بهر جای
نه ان بادم که در هر کو درایم ۞ نه ابرم تا زهر سوئی برایم
توئی مقصود اگر مشغول غیرم ۞ توئی معبود اگر نزدیک دیرم

درین حال ان مرد بود سر از خرقه برنه آورده بود یکی خبر آورد ان
زیبای روی درین مان مرد موت مفاجات شد پس آن مرد خوش
حال شد وسیچو فلک در چرخ آمد واین غزل خواند نظم

عشق تو نظر بهر که افکند ۞ از نیک وبدش برید پیوند
دل خانه صبر اساس میکرد ۞ ان قاعده را غمم تو بر کند
ان مرغ که از تو بال وپر یافت ۞ دشوار شود اسیر هر بند

بعده فرمود بعد دهر نفس حجابیست راه خدای تعالی مشکل است اما
لطف سبحانه تعالی بسیار است من تقرب الی شبرا تقربت الیه
ذراعا بجهم وبجونه بباید که بغیر خدای دل نه بند دزیرا چه معشوق را
رشک بسیار می شود حکایت فرمود که یکی مردی بر سر کوی ایستاده

صاحب جمال برو بگذشت ان مرد مبتلا شد سر خود را در پی او نهاد و گفت
هرچه مرا بود تو ربودی آن صاحب جمال موذن بود گفت مبارک باشد
اما چنین مردی زیرک در دام من افتد دریغست مرا خواهر نیست نزار
چندان زیباتر از من است درین زمان می آید و بیت گفت بیت

چو گل باشد چه کار آید سپر غم   جواب آمد نشاید تبسم

آن مرد نرم دل بود سخن وی قبول کرد و چشم از و برداشت و در عقب
نظر کرد کسی را ندید معشوق را غیرت آمد و طبانچه بر روی زد و گفت
که ای مدعی هشیار باش اگر عاشق منی با غیر چکنی و این رباعی خواند

رباعی

برو جان ما در سر خویش گیر   چو عاشق نه کار خود پیش گیر
تو با این گدائی و گند بغل   بدرگاه شاهان نیابی محل

لله الحمد والمنه بعده سخن در استخاره افتاد حکایت فرمود که در بعض
کتاب شافی طریق استخاره این چنین است اول سه رقعه نویسد
بسم الله الرحمن الرحیم خیره من الله العزیز الحکیم لفلان بن فلانه افعل
و سه رقعه دیگر نویسد بسم الله الرحمن الرحیم خیره من الله العزیز
الحکیم لفلان بن فلانه لا تفعل پس زیر مصلا بدارد پس دو رکعت

بگذارد

بگذارد بعد از سلام سجده دهد در سجده صد بار بگوید استخیر الله برحمته
خیر فی عافیة پس بنشیند و بگوید اللهم خر لی فی جمیع اموری فی یسر منک
و عافیة پس بگرداند و یک یک بکشد اگر افعل سه بار عالی برون
شوند آن کار بکند و اگر سه لا تفعل پس اول را ترک کند و ببیند که در هیچ کدام
بیا بی بیدامی شود بر و عمل کند و اگر همه متساوی شوند کار هم متساوی شود
و گفتند در خاطر من این کردن نمی آید و اگر کسی رخصت طلبیدی
اذن فرمودی بعده سخن در ذکر و مراقبه افتاد شیخنا قطب الاولیاء
قدس سره فرمود ذکر بر چهار نوع است یکی ناسوتی دوم ملکوتی و سوم
جبروتی و چهارم لاهوتی یعنی ذکر حقیقت احدی که ذکر باشارة هو هو
این ذکر را نیز لامکانی گویند بجز این ذکر مکاشفه لاهوتی نشود و نیز
ذکر زبان را ناسوتی گویند و ذکر دل را ملکوتی گویند و ذکر روح را جبروتی
گویند و ذکر سر را لاهوتی گویند و نیز ذکر ناسوتی یعنی ذکر لا اله الا الله
بر چهار قسم است اول یکی حلقی دوم دو حلقی چهارم چهار حلقی که انرا
ذکر مدور نیز گویند دیگر ذکر ملکوتی یعنی الا الله نیز بر هفت قسم است
اول یکی ضربی و یک رکنی دوم دو ضربی و دو رکنی سیوم سه ضربی

سیوم سه حلقی

[illegible]

وسه رکنی همچنین تا هفت ضربی و هفت رکنی نیز گویند و بعضی بدلای
ذکر را به دوازده ضرب هم کرده اند اما حال دران وقت برایشان
غالب میشود در اصطلاح صوفیان مستهلک گویند و اصحاب معرفت
گویند دیگر ذکر حبس و تی الله الله و ذکر لاهوتی یعنی ذکر هو هو
هو نیز هفت قسم است همچو ذکر الا الله ذکر هندوی حضرت مخدوم
الشیخ فرید الحق والدین گنج شکر کرده است اینها تون اینها تون اونهان
تون اونهان تون ذکر اجابت دعا چهار رکنی است یا قریب یا رقیب
یا محیط یا مجیب گاهی بجای یا رقیب یا رفیق گویند ذکر کشف ارواح بعد
از نشستن همچو نشستن اذکار دیگر اول بگوید یا رب بیست یک کرة
بعده بگوید یا روح الروح و ضرب کند بر دل بعده بلند کند سر را سوی
علو خویش و بگوید یا روح ما نشا را الله ذکر دو ضربی الا هو هست
ذکر یا هو نیز دو ضربی است ذکر یا محمد دو ضربی ذکر یک حلقی بر طریق
نشاط کبوتر یا حی یا قیوم ذکر هندوی سه ضربی دی ی بهی هی آهی
هی هه هه هه ذکر یا احد یا صمد یا سبوح یا قدوس چهار رکنی ذکر لا هو
الا هو یک حلقی ذکر حق حق حقی نوشته ضربی ذکر بیچون و بی چگونه

ذی شبه و بی نمونه چهار ضربی ذکر یا هو بر طریق آنکه میوه از درخت
می ستانند و در دهن میکنند ذکر بر طریق نشاط کبوتر لا اله
الا الله دو حلقی ذکر اوراد بر دو نفی اثبات نیز گویند الا الله
ذکر یک حلقی لا اله الا الله ذکر سه ضربی و سه رکنی هم گویند
الا الله ذکر چهار ضربی و چهار رکنی نیز گویند الا الله ذکر پنج ضربی و پنج
رکنی نیز گویند الا الله ذکر حدادی الا الله الا الله ذکر یا حی یا قیوم
دو حلقی مراقبه باستظهار نور لاهوتی مراقبه و هو معکم اینما کنتم مراقبه
اینما تولوا فثم وجه الله مراقبه الم یعلم بان الله یری مراقبه ظهور
جمال و نحن اقرب الیه من حبل الورید مراقبه تصور فنا خویش بعد از
خواندن الهی خلصنی عنی سه بار مراقبه الله معی الله حاضری الفسنا
ناظری مراقبه اسماء الله الحسنی مراقبه یا حی یا قیوم مراقبه و الله بکل
شی محیط مراقبه آینه مراقبه لا اله الا الله بخط ذر مراقبه تلاوة و الله
اعلم بالصواب المجالس سعادة قدم بوسی حاصل شد سخن در ولایت
می رفت شیخنا فرمود ولایت بکسر الواو و بفتح الواو هر دو طریق
است بعده فرمودند که محققان و مفسران گفته اند که بکسر الواو ملک

واماره است وبفتح الواو نصرت بعده فرمودند که ولایت بکسر الواو
عام است وبفتح الواو خاص نیست که مرشد طالب را بمطلوب رساند
باز فرمودند مرید را باید که متابعة پیر کند در افعال واقوال بعده
فرمود که درین راه مرید را متابعت پیر قولا وفعلا وقلبا وقالبا واجب
است چون مرید قدم بقدم پیر رود ثمرات وکرامات ومقامات
پیر مرید را حاصل شود وبمقام پیر برسد بعده فرمود که متابعت قولی
انست که کلام وی موافق بکلام پیر بود یعنی در دین ومتابعت
فعلی انست که هیچ فعلی از افعال دنیا ودین بغیر امر پیر نکند در حیات
پیر وبعد ممات او هم برخصت او کار کند قدما در متابعت افعال
پیر بسیار کوشش نموده اند بعده ملایم این فرمودند که مردی درویشی
بر شیخ المشایخ قطب الاقطاب شیخ احمد کهتو آمد وطعام نمی خورد
شیخ احمد پیش او طعام آوردان درویش طعام بدست گرفت نزدیک
بینی آورد باز همان جای نهاد نخوردی باز گشت بر شیخ المشایخ شیخ
عزیز الله المتوکل علی الله آمد شیخ عزیز الله طعام پیش او آورد
او خورد بر دست او نسخه بود شیخ پرسید چه نسخه است گفت دیوان

خاص اما بیان عام بسی جا حاجت نیست و

بالمنن

پیر منست میخوانیم مدتی بر شیخ ماند روزی التماس کرد که ای شیخ
چیزی بطلبم ما را باید بدهید شیخ فرمود بخواه او گفت پیر ما را بر دار نهاده
بودند شما دعا بکنید که ما را هم بر دار بنهند تا متابعت پیر فعلا روزی
شود شیخ گفت عزیز چه خواسته او گفت بفرمائید تا خدای تعالی همچنین
کند شیخ گفت برو همچنان خواهد شد ان شاء الله تعالی پس ان درویش
وداع کرد طرف دیگر مسافر شد شیخ بارها ان درویش را یاد میکرد
ومی گفتند که مسافران که اهل معنی اند می آیند ومی روند رخنها
در دل می کنند بعد از مدتی شیخ هم طرف دیگر عزیمت فرمود هر جا که
میرسید می رسید که اینچنین درویش درین طرف آمده بود چیزی
خبر هست کسی نگفت بعده منزلی رسید پرسید خبر ان درویش مردی گفت
درویش درین طرف آمده بود ودزدان فلان دیه را غارت کردند
شقدار سوار شد ودزدان را بر گرفته آورد دران دزدان آن در
ویش هم بود شقدار فرمود ایشان را بر دار بهیندان درویش برخاست
وطرف دار دوید نهادند خوشی کنان بر دار نهادند گفت اول ما را
بر دار بهیند او را بر دار نهادند خوشی کنان بر دار نشست علیه الرحمة

والعفران بعد ازان دزدان گفته اند که این از نبیان ما بود مردی
درویش مسافر بود این را ناحق گرفته آورده اند و کشته اند پس حاکم
و مسلمانان افسوس کردند و او را از دار فرود آوردند و بتعظیم و تکریم
تجهیز و تکفین کردند و در قبر نهادند حکایت فرمودند که چون
شیخ العالمین قطب الاقطاب الشیخ نصیر الحق والدین محمود الاودهی
قدس سره العزیز در مجلس می نشستند و ارشاد خلق می کردند از زانو
بزانو دیگر نمی نشستند و صاحب راز سید محمد گیسو دراز بعد نقل شیخ چون
در خانقاه نشستند و تربیت خلق میکردند و میگفتند خواجه ما تا دو
پاس در خانقاه می نشستند از زانو بزانو دیگر نمی شدند ما گاه گاهی
از زانو بزانو دیگر می شویم چه کنیم نمی توانیم صبر و رستت خلاف روش
میکنیم حکایت فرمودند که روزی شیخ الاسلام شیخ نظام الحق والدین
محمد احمد بداونی قدس الله روحه استعداد نماز جمعه میکرد جامهای
پوشید خادمی کلاه آورد که در بند زه آن کلاه شیرازه بود بپوشید
بر دست خادم واپس داد و فرمود خواجه ما هیچ گاهی بغیر شیرازه پوشیده
بود ما چگونه بپوشیم حکایت فرمودند روزی شیخ الاسلام شیخ

نظام

نظام الحق والدین محمد احمد بداونی قدس روحه استعداد نماز جمعه میکرد جامهای
پوشید خادمی کلاه آورد که در بند زه آن کلاه شیرازه بود بپوشید
بر دست خادم واپس داد و فرمود خواجه ما هیچ گاهی بغیر شیرازه پوشیده
بود ما چگونه بپوشیم حکایت فرمودند روزی شیخ الاسلام
شیخ نظام الدین قدس سره العزیز بر حوض شمسی نماز میگزاردند
جماعهٔ درویشان رسید یکی از ایشان گفت مردی مشغول است دیگری
گفت که مردی بهادینی می نماید او گفت چون معلوم شد گفت از بندش
دستار معلوم شد بعده شیخ الاسلام دستار از سر خود فرود آورد
و بطریق حضرت شیخ فرید الدین بست یعنی فیل گوشی بست و گفت عزیزان
ما فریدنی ام بعده فرمودند دستار فیل گوشی آنست که گور برگور
می آمد حکایت فرمودند که یکی بدگوی پیش سید السادات
سید برهان الحق والدین نصیر درمند و آمد و ملکی را دشنام دادن گرفت
سید پیش او رفتند و گفتند که ای برادر بتوانی که این سخن از زبان
خود نکشی نباید گر از تو دیگری بشنود حکایت فرمودند که مریدان
حضرت شیخ برهان الدین غریب یک گوش درون دستار می آرند بعده

فرمودند که نکته وی اینست روزی چون شیخ الاسلام شیخ نظام الحق
والدین محمد بداونی رضی الله تعالی عنه شیخ برهان الدین را دستار
بر سر بست یک گوشه درون دستار آمد هم ازان روز شیخ برهان غریب
دستار همچنان می بستند مریدان ایشان همچنان دستار می بندند
حکایت فرمود که نقلست از حضرت شیخ جمال الحق والدین محمد عرف
شیخ جمن فرمود که از زبان حضرت والد شیخ محمود عرف راجن یاد دارم
که یکی از مریدان خواجه یعقوب میگفت چون حضرت شیخ نظام الدین
شیخ برهان الدین را یک گوشه بسته اند چندین حضور شد کاشکی که گوشه
دوم هم بستی تا مزید شدی حکایت فرمود که متابعت قلبی اینست چنانچه
باطن پیر موصوف بصفات الله شده است و از ذمیمه پاک شده است
همچنان مرید هم موصوف بصفات الله شود و از ذمیمه پاک شود
حکایت فرمود که متابعت قالبی اینست که مرید جوارح و حواس
خود را از غیر خدای تعالی پاک کند و بمتابعت نبی علیه السلام خود را
ظاهر آراسته کند چنانچه پیر آراسته کرده است حکایت فرمود که چون
متابعت پیر کلی دست دهد فیض پیر رسد حکایت فرمود که حضرت

شیخ المشایخ شیخ شرف الدین منیری میفرماید فیض آن بود که حق سبحانه و تعالی
بنده را بنعمتی و دولتی مخصوص گرداند حکایت فرمود که مراتب
طلاب حق تعالی سه اند اعلان مراتب محو کردن کوه هستی ایشان را
در نور ها ذات که منبع است بجمیع صفات اعنی ذات الله تعالی
و میانه ان مراتب مطالع کردن اسرار کمال که معنوی اند در کمالات
که صوری اند و ادنی ان مراتب صرف کردن همه خود را در فیض
شدن لطفها خدای تعالی برایشان در دار سلام و این هر سه مراتب در
بسم الله الرحمن الرحیم فهم می شوند اول مرتبه بسم الله فهم میشود
و دوم بالرحمن زیرا چه معنی او فیض کردن برای وجود را و کمال صوری
را بر هر یک در هر دو سرای و سیوم بالرحیم زیرا چه معنی او فیض کردن
کمال معنوی را که وعده کرده شده است برای بندگان که مخلص اند
در آخرة چنانچه سبحانه تعالی گفته است وکان بالمومنین رحیما
حکایت در موئی ستردن وقت ارادت افتاده فرمود نقل است که
حضرت آدم علیه السلام را هر فرزندی که متولد شدی او را بکسبی
و کاری مشغول میکردی تا چند فرزندان شدند هر یکی را که کار لایق

بودی مشغول میکردی و شیث پیغمبر صلوات الله علیه ابتدا با خلق
محجوب بود و حضرت آدم علیه السلام متامل می نمود تا لایق این کدام
کسب است ان بعز مائیم هم درین بود که جبرئیل علیه السلام بیامد و گفت
که شیث صوفی بعد ازان شیث با خلوة مشغول شد تا چنان شد
که خلق بدیشان تعلق کردن گرفت وامد و شد خلق بشیث شد
باز حضرت جبرئیل علیه السلام آمد و مقراض بر شیث پیغمبر آورد و گفت
هر که خواهد با تو تعلق کند بدین مقراض بوی او از سر او بستانی
تا میان تو و میان آنکس تعلق حاصل آید اصل مقراض از انجا گرفته اند
اما در اصل خرقه اختلافست بعضی از حضرت ابراهیم صلوات الله علیه
میگیرند وان اینست که چون نمرود لعین ابراهیم خلیل را صلوات الله علیه
در منجنیق نهاد و در آتش افکند دران حال مجرد کرده بود جبرئیل صلوات
الله علیه پیراهن از بهشت بیاورد وایشانرا پوشانید تا آتش برایشان
بوستان گشت و بعضی از پیغامبر صلی الله علیه وسلم میگیرند و آن چنان
بود که در شب معراج چون پیغمبر ما از حضرت عزت خرقه یافت حق تعالی
رسول علیه السلام را سوال فرمود که میان یاران خود سوالی بکن و جواب

آن

آن سوال هم رسول علیه السلام را معلوم گردانید و فرمود که هر که این جواب
گوید این خرقه مرا اورا بدهی بعد ازان رسول علیه السلام اول از ابی
بکر صدیق رضی الله عنه سوال کرد که اگر این خرقه بتو بدهم چکنی جواب گفت
که من صدق ورزم بعده از امیر المومنین عمر رضی الله عنه سوال کرد
جواب گفت که من عدل و انصاف ورزم بعده از امیر المومنین عثمان رضی الله
عنه سوال کرد جواب گفت که من سخا و عطا ورزم بعده از امیر المومنین علی
رضی الله عنه سوال کرد جواب گفت که من بدین خرقه پرده پوش
خلق باشم و عیب خلق را بپوشم بعده حضرت رسالت خرقه مبارک بکشید
و گفت بستان مرا فرمان بود که هر که این جواب گوید اورا دهی
المجلس بالخیر والسعادة سعادة قدم بوسی حاصل شد فرمودند که از شیخ قطب الاقطاب
اعنی الشیخ الرفیع نصیر الحق والدین محمود الاودی منقول است
که هلیله نود درم و بلیله نود درم و امله نود درم و گلو بیست و دو درم
و تخم بذار بیست و دو درم و چتره جال بیست و دو درم و بنگره سیاه
بانج نود درم و هالم بست و دو درم و دارچینی نه درم و سنمهالی نود درم
این جمله ادویه را در سایه خشک کرده اس کند در قند کهنه دو سیر

سیصد غلوله بندد بر روز ناهار بخورد از ترشی باز ماند اول ماه علت
شکم رود دوم ماه تن درست شود سیوم ماه برص رود چهارم ماه
سرفه خشک رود پنجم ماه موی سپید سیاه شود ششم ماه چهار عورت
را خشنود کند هفتم ماه زیرکی بیفزاید هشتم ماه قوة هژده سالگی شود
نهم ماه هرچه بشنود یاد شود دهم ماه علم ربانی شود فرمودند
که نیز منقولست از شیخ قطب الاقطاب که هرکه ده ماه سیاه بهنگره نهار
بخورد هفت بار این افسون بخواند سگوامرت انا مرد کهها جو جوا جوت
اول ماه بلغم علتها دفع شوند دوم ماه موی سیاه پیدا شوند از سپیدی
سیوم ماه اینچنان قوة شود که هیچ کس با وی جنگ کردن نتواند چهارم
ماه قوة شیر شود پنجم ماه گرسنگی چنان شود که بیک نان سیر شود ششم ماه
از خوف مخلوقات ایمن شود هفتم ماه با مردان غیب ملاقات شوند
هشتم ماه هرجا که رود او را کسی نبیند نهم ماه هرچه یک بار بشنود
یاد شود دهم ماه در باطن بگشاید بعده بنده عرض داشت کرد که چند
مقدار بخورد فرمودند که دو نیم درم بخورد بعده بنده عرض داشت
کرد اگر کسی را موافق نشود فرمودند که بعد از خوردن شیر بخورد تا موافق

نخود

از قول دولت آن حضرت خواند نخود
از فایده خالی نباشند

شود بعده فرمودند که میباید در جهان مظلوم باشد حضرت قطب الاقطاب
هر کسی را چیزی بصحبت فرمودی بعده فرمودی در جهان مظلوم مانی
اقوال اگر این نتوانی ظالم نباشی المجلس بالخیر والسعادة سعادة
قدم بوس میسر شد شیخ ما فرمودند که بعد از فریضه چنانچه نماز عصر و نماز
فجر یا بعد از سنت موکده چنانچه نماز ظهر و نماز مغرب و نماز عشا این
دعا بخواند بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم
مالک یوم الدین ایاک نعبد وایاک نستعین اهدنا الصراط المستقیم
صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین آمین
لا اله الا الله الملک الفتاح الرزاق الکریم الوهاب لا اله الا الله
الملک الحی القیوم الرحمن الرحیم لا اله الا الله الملک العزیز الرحیم العلی
الکبیر المتعال یا اله الالهة والهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم
بالاسماء ربانیة الم الله لا اله الا هو الحی القیوم بالارادة الازلیة
انما قولنا لشیء اذا اردناه ان نقول له کن فیکون بالاقسام السریانیة
کهیعص طه طسم طس یس بالاشارة النورانیة حمعسق لیس کمثله شیء
وهو السمیع البصیر بالصمدانیة الوحدانیة قل هو الله احد الله الصمد لم یلد

ولم یکن له کفوا احد اسالک یارب بالنور المکنون ثم باللوح المصون
ثم بالمخزون والنون ثم باسما الرحمن باقسام الازمان باختلاف
الالوان بلطف الرضوان بسعة الغفران بمتشابه القرآن بهیبة المنان
بعدل الدیان یا منان یا کریم یا رحمن یا رحیم واسالک ان تصلی
علی رسولک سیدنا محمد وعلی آله وان تجعلنی خادم هذه السورة والاسمار
وان تجمع شملی بنبیک محمد صلی الله علیه وسلم تنجز رفعی به من الملک
الی الملکوت ومن العزة الی الجبروت فاحیینی برویة جمالک ولا اموت
الا مع النبیین والصدیقین والشهدار والصالحین وحسن اولئک
رفیقا ذلک الفضل من الله وکفی بالله علیما اللهم صل علی سیدنا
محمد وعلی آله الطیبین الطاهرین وعلینا معهم برحمتک یا ارحم
الراحمین المجلس بالخیر والسعادة سعادة قدم بوس حاصل شد
حکایت در بیعة افتاد فرمودند که از دست مبارک رسول علیه السلام
است چنانکه حق تعالی فرموده است ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله
ید الله فوق ایدیهم بعده فرمودند که روزی پیش شیخ الاسلام شیخ
نظام الدین قدس الله سره العزیز شیخ احمد ابنو امد والتماس طاقیه بندگی کرد

شیخ اورا

شیخ اورا طاقیه مرحمت فرمودند وبیعت وقصری درمیان نبود بعد از
رحلت شیخ الاسلام شیخ نظام الدین شیخ احمد ابنو در دهلی آمد وملاقات
بندگی قطب الاقطاب شیخ نصیر الدین محمود آمد والتماس بیعت نمود
شیخ فرمود که اراده برکسی داری گفت طاقیه از شیخ نظام الدین ستدم
اما دست بیعت نبود شیخ فرمود پس حاجت نیست همان بیعت است حکایت
فرمودند که سلطان المشایخ قدس الله سره العزیز فرموده است فرض
الله تعالی علی اولیایه کتمان الکرامة کما فرض علی انبیایه اظهار
المعجزة پس اگر کسی کرامت اظهار کند ترک فرضی کرده باشد وسلوک
دبیت و راصد مرتبه نهاده اند هفتم مرتبه کشف وکرامت است اگر سالک
هم درین بماند هفتاد وسی دیگر کی رسد اقول بعض گفته که در اظهار
کرامة مختار است حکایت فرمودند شیخ عثمان حرماباذی رحمة الله
علیه پس بزرگ کسی بود واو را تفسیر است قوی ومعتبر او ساکن غزنی
بود سبزی پختی وفروختی اگر کسی بروی امدی ودرم قلب بدو دادی
واز انچه سبزی او پخته بودی بخریدی واو از درم ستدی اگرچه
بدانستی که قلب است روزی چیزی نگفتی تا خلق را چنان نمودی

که او از قلب و سره فرق نمی کند مشتری می آمدی درم قلب میدادی
و سبزی پخته می بردی تا وقت شد که روی سوی اسمان کرد دل خویش
را قلب نکرد و گفت ای خداوند ترا معلوم است که خلق مرا درم قلب دادند
و من بجای سره قبول کردم و بر روی ایشان رد نکردم اگر از من
طاعت قلب در وجود آمده است بکرم خود بر روی من رد مکن المجلس
بالخیر والسعادة قدم بوس حاصل شد حکایت در دنیا افتاد
فرمودند که سید حسین رحمة الله تعالی در نزهة الارواح فرموده است
که وقتی من در سفر بودم یکی کاسه سر افتاده دیدم با خود گفتم که چه شود
حال این کاسه معلوم شود باز نگاه کردم چند حرفی عربی برو نوشته دیدم
مطالع کردم بعده معلوم شد که من کاسه سر آن مرد هستم درین حکایت
گفتن چشم مبارک پر آب شد الحمد لله والمنة المجلس بالخیر والسعادة
سعادة قدم بوس حاصل شد سخن در تصوف افتاد فرمودند که تصوف
هم شرک است چنانچه شیخ شبلی فرموده است التصوف شرک لانه صیانة
القلب عن الغیر ولا غیر بعده فرمودند که حضرت سلطان بایزید بسطامی
فرموده است که در دل عزم کردم که در کعبة الله بروم چون اول او

[illegible] بعده او را کشتند من کاسه آن مرد هستم

خانه یافتم با دیوار از سنگ پس با خود گفتم که ازین عمارة خانه چند دیدم
این کار فایده ندارد بار دیگر رفتم خانه و ذات الله دیدم با خود
گفتم هنوز توحید کامل نشده است بار سیوم رفتم بغیر ذات الله
هیچ ندیدم بعده مرا ندا شد که ای بایزید کاری تو هم خاست چون که
خود را می بینی شرک باشد المجلس بالخیر والسعادة سعادة قدم
بوس حاصل شد فرمودند که حضرت سید محمد گیسو دراز فرموده است
هر که خواهد که صوفی شود می باید که هر روز هزار بار سوره اخلاص
و هزار بار درود بخواند حکایت فرموده اند که بدترین گناهات
نفس است شیخ سهیل ابن عبد الله تستری فرموده است اسور المعاصی
حدیث النفس حکایت در برون آمدن کرامت از بعضی اولیا
فرمودند که اینچ از بعضی اولیا برون می شود از مستی ایشان است
بخلاف انبیا زیرا چه ایشان اصحاب صحو اند بعده فرمودند
انا که اند هیچ نوع اسرار الهی برون نمی کنند فرمودند که سعی می باید
باید تا اسرار الهی برون نشود و فرمودند که کشف و کرامت حجاب
راه است و کار استقامت محبت است و کرامت پیدا کردن کار نیست

مسلمانی روی راستی وگدای وبیچارگی بودن است بعده
فرمودند خواجه ابو الحسن نوری رحمة الله علیه بر لب دجله رسید ماهی
گیری را دید او را گفت دام در آب انداز وماهی بگیر اگر من صاحب
ولایت خواهم بود درین ماهی خواهد افتاد که راست دو نیم من
خواهد بود ماهی گیر دام در آب انداخت ماهی در دام افتاد چنان
او را وزن کردن راست دو نیم من شد چون این خبر بشیخ جنید رسید
شیخ جنید قدس سره العزیز فرمود کاشکی دران دام ماری
سیاه افتادی تا ابو الحسن را بگزیدی و او را هلاک کردی
چه خوب بودی گفتند چرا چنین میفرمایی گفتند ماری او را
در آنچه می گزیدی و او هلاک شدی شهید می رفتی چون این نشد
چه دانیم برین غرور کرامت ختم کار او چگونه خواهد شد اقول
بعضی گفته اند که در اظهار کرامت خیار است حکایت فرمودند
شیخ سعد الدین حمویه رحمة الله علیه پیری بزرگ بود مگر امیران
شهر برو اعتقاد نداشت تا روزی آن امیر بر در خانقاه شیخ میگذشت
حاجب را درون فرستاد وگفت این صوفی را برون طلب حاجب

درون

درون ~~فرستاد وگفت این صوفی را برون طلب~~ حاجب درون آمد
و پیغام امیر رسانید شیخ بسخن او هیچ التفات نکرد بنماز مشغول شد
حاجب برون آمد صورت حال شیخ باز نمود غضب فرو نشست
و بخدمت شیخ آمد شیخ برخاست و بشاشتی کرد هر دو یکجا نشستند
دران نزدیکی باغچه بود شیخ سعد الدین حمویه اشارت کرد تا طبق
سیب بیاوردند شیخ و پادشاه سیب را تناول میکردند مگر سیبی
بزرگ بران طبق بود در دل امیر گذشت اگر این شیخ صوفی هست
این مرا خواهد داد شیخ برین اندیشه مطلع شد فی الحال دست برد وآن
سیب برداشت و روی به پادشاه کرد وگفت من وقتی در سفر بودم
بشهری رسیدم بر در آن شهر جمعی دیدم لعابی بازی میکردند
آن لعابی دراز گوشی داشت چشم آن دراز گوش بجامه بسته
بود و درین میان انگشترین خود بدست یکی از نظارگیان داد وانگاه
روی سوی جمع کرد که این دراز گوش بر دن خواهد آورد که انگشترین
بر کیست آنگاه دراز گوش در دایره این جمع همچنان چشم بسته دور
کرد و هر کسی را بوی میکرد تا رسید پیش آن مرد که انگشترین برو بود

بایستاد همانجا قرار گرفت لعاب بیامد انگشترین ازان مرد بسته الغرض
الغرض شیخ سعدالدین حمویه بعد ازین حکایت نظر سوی بادشاه
کرد و گفت که اگر مرد چیزی از کرامت بیدا کند گوئی خود را بان
حمار برابر کرده باشد و اگر بیدا نکند ترا در خاطر گیرد که درین
مرد صفائی نیست این بگفت و سیب جانب او انداخت حکایت
فرمودند که شیخ قطب الاقطاب شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلی
میفرمایند و اشارت میکند سوی ذات خویش فرمان حق تعالی
میشود مر بنده را که تو اگر بخواهی که قیامت قایم کنی بکن هر زمان
که بخواهی اگر در این زمان بخواهی بکن پس بنده میگوید این کار بعینه
تو نمی سزد ما بنده غریبیم حکایت فرمودند که بر ارادهٔ حق تعالی
مرافقت باید کرد بعده فرمودند وقتی در شهری جوی سیلاب
شد در زمان شیخ بهاء الدین قدس سره چنا سیلاب شد که شهر
قریب غرق شدن گرفت مردمان جمع شده بحضرت شیخ آمدند و گفتند
که ای شیخ دعا بکنید تا شهر غرق نشود چون شیخ این سخن شنیدند
فرمودند خادمان را که بروید زمین را بکارید تا زود آب در شهر

بباید پس مردمان فرمودند که ما پیش شما بدعا آمدیم تا غرق نشود
شما گفتید تا شهر زود غرق شود پس شیخ فرمود ما بشما موافقت بکنیم
یا بارادهٔ خدا مرا میباید که بارادهٔ خدای موافقت کنم الغرض چون
مردمان زمین کاویدن شروع کردند آب همان زمان را پس
شدن گرفت حکایت یک مردی لاهوری آمد و گفت که درین زمان
کس مثل اهل سماع نیست فرمودند اگر اهل سماع نباشد دنیا هلاک شود
پس آن مرد گفت چنانچه در زمان ماضی همچو شیخ نصیر الدین و شیخ
نظام الدین و شیخ فرید الدین و غیر ایشان بودند حالا کسی مثل
ایشان نیست فرمودند در زمان ایشان همچنین مردمان گفتند
حکایت فرمودند که مردمان در سماع شنیدن مرده اند بعده
فرمودند که حضرت شیخ قطب الدین رضی الله تعالی عنه در ماه رسول
صلی الله علیه وسلم سماع شنیدند برین دو بیت کشتگان خنجری
تسلیم را هر زمان از غیب جان دیگر است عقل کی داند که این رمز
از کجاست این حکایت را بپایان دیگر است همین در وقت نماز هشیار
شدند و نماز گذاردند بعده در سماع مشغول شدند تا خون بول

کرده رحلت فرمودند چنان سوخته شدند که در وقت آب انداختن
گوشت پاره پاره شدن گرفت حکایت فرمودند که حضرت شیخ
نظام الدین فرمودند که ما شنیده بودیم که در وقت حضرت شیخ
فرید الدین یکی مرد در سماع رحلت کرد در دل من افتاد که کسی بهمچنان
مرد باشد که دران مجلس حاضر باشد تا حال او ایشان معلوم شود پس
دران شهر که بهمچنان واقع شده بود رفتم بسیار تفحص کردم یکی مرد
مرا ملاقات کرد او گفت که من دران مجلس حاضر بودم من لولی
هستیم ان مرد بر بودنا بینا پس من ازو پرسیدم گفت در سماع
چنان مستغرق شدند که تا حد که در سماع رحلت فرمودند چنان سوخته
شدند که گوشت مبارک ایشان پاره پاره شد در وقت آب انداختن

حکایت بنده عرض داشت کرد که حضرت شیخ نصیر الدین محمد بن شیخ
مجد الدین محمد اول رحلت فرمودند یا حضرت شیخ محمود عرف براجن
شیخ علم الدین محمد رحلت اول فرمودند که شیخ نصیر الدین محمد
اول رحلت فرمودند بعده شیخ محمود پس بنده عرض داشت کرد
که ایشان هر دو تن رحلت فرمودند یا در احمدآباد گفتند در احمدآباد

پس

پس بنده گفت اول حضرت شیخ نصیر الدین محمد را کجا دفن کرده بودند
گفتند که بر حوض خان اعظم خان جهان دفن کرده بودند بعد از
یک سال حضرت شیخ جمال الحق والدین عرف شیخ جمن آمدند وجده مارا
گفتند شما اینجا چرا دفن کردید بعده در خاطر جده من چیزی آمد قبر را
کاوید بیرون کرده در پتن دفن کردند بعده فرمودند که سبحان الله
مدة یک سال شده بود اما همچنان بودند که کفن مبارک ایشان کهنه
هم نشده بود پس بنده عرض داشت کرد که شیخ راجن را کجا دفن کرده
بودند گفتند همانجا بعد از مدت پنج ماه شیخ جمن بیرون کردند در پتن
نهروالا بردند بعده بنده عرض داشت کرد شیخ راجن را با شیخ نصیر
الدین بسیار صحبت بود گفتند آری بعض فرمودند که شیخ جمن خدمت
شیخ نصیر الدین بسیار کرده اند پس بنده عرض داشت کرد که حضرت
شیخ جمن را حضرت شیخ نصیر الدین اجازت هم دادند فرمودند که شیخ
نصیر الدین بر شیخ جمن چنان لطف نموده که بر هیچ کس نفرمودند
شیخ جمن هم در خدمت حضرت شیخ راجن و در خدمت شیخ نصیر الدین
هیچ تفاوت نکردند اما اجازت بالتحقیق معلوم نیست و بنده جامع

این مجلس از بندگی شیخ المشایخ میان شیخ محمد بندگی میان شیخ جمن برسید که
حضرت شیخ جمن خلافة از حضرت شیخ نصیر الدین دارند یا ندارند فرمودند
که دارند ما در ما چنین فرموده اند و میان شیخ محمد خلافت از شیخ
ما گرفته بودند و از پدر خود میان شیخ جمن قدس سره هم داشتند
لله الحمد والمنة المجلس بالخیر والسعادة سعادة قدم بوس حاصل
شد فرمودند که حضرت شیخ المشایخ شیخ جمن قدس سره فرموده اند
که بی بی صفیه بنت شیخ المشایخ شیخ یحیی بن شیخ المشایخ شیخ
لطیف الدین رضی الله تعالی عنهم منکوحه شیخ المشایخ شیخ
سراج الدین محمد بن شیخ المشایخ شیخ کمال الحق والدین المشتهر بالعلا
رضی الله تعالی عنهما مفخر النساء صاحب نفس بودند روزی
روزی شیخ رحمة الله بن شیخ عزیز الله رضی الله تعالی عنهم گفتند
ای عمتی ریش من سبک آمده است فرمودند که پادشاهی که ریش
او بزرگ باشد او مرید تو شود و پیش تو بیاید ان شاء الله تعالی
ببرکت نظر او سلطان قطب الدین پیش شیخ رحمة الله آمد و سلطان
محمود مرید شد و بسیار اعتقاد وی می نمودی و نیز روزی مفخر النساء

فرمود

فرمود پسر خود را شیخ سعد الدین عرف بشیخ خواجه سفره تو قایم قایم
باشد برکت نفس او شیخ سعد الدین دایم با اصحاب طعام خوردی پیران
او نیز همچنان خاستند و نیز روزی شیخ علم الحق والدین
محمد رضی الله عنه را فرمود چراغ پسر من شیخ علم الدین از شیخ مو
را چنین روشن شود واقع همچنان شد آن مفخر النساء هر نفس
که فرمودی می شدی حکایت فرمودند که شیخ الاسلام سراج
الحق والدین با دختر شیخ المشایخ یحیی بن شیخ لطیف الدین
بی بی صفیه مذکوره نسبت کرده پنج پسر و یک دختر از وی
متولد شد پسر بزرگ شیخ معین الحق والدین محمد و دوم شیخ علم
الحق والدین محمد و سیوم شیخ محمد و پنجم شیخ سعد الدین عرف
بشیخ خواجه و دختر مفخر النساء بیبی مریم هر یکی اهل علم و صلاح
بودند حضرت شیخ معین الحق والدین محمد عالم و صاحب جذبه
و تارک بودند گاه گاه سبق می گفتند ناگاه حال بروی غالب
شدی از اختیار خود می گذشتی صاحب نفس بودی هر چه
از زبان او بیرون می آمدی آن میشدی اوصاف حمیده

او سلطان احمد شنید گفت از شیخ علم الحق والدین هم بزرگ اند
وزیران گفتند اری فرمان شد ما ایشانرا خواهیم دید عهده
داران وظیفه ایشان را توقف کردند اما ممکن نبود که شیخ معین
الدین با سلطان ملاقات بکند دران ایام شیخ عزیز الله در احمد آباد
ساکن شده بودند شیخ علم الدین محمد پیش شیخ معین الدین
محمد آمد و گفت ای حضرت شیخ با شیخ عزیز الله ملاقات خواهد کرد
او گفت آری بندگی شیخ علم الدین ایشانرا سوار کردند از پتن
روان شدند در احمد آباد آمده در خانه شیخ عزیز الله فرود آمدند
چون در روز جمعه رسید شیخ علم الدین ایشانرا فرمود روز جمعه
است از جهة نماز جمعه بمسجد بروید ایشان گفتند اری پس ایشانرا
در مسجد کردند نزدیک خود نشاندند شیخ معین الدین محمد نزدیک
سلطان احمد نه نشستند در رفت در محلی که ساکین نشسته بودند
انجا نشست پس سلطان احمد برخاست در مقامی که شیخ معین الدین
محمد نشسته بودند انجا آمد مصافحه کرد و گفت ما را دعا بکنید سلطان
سلطان یکی از معتقدان ایشانرا شد شیخ معین الدین بازگشت

16

و بر شیخ علم الدین گفت ایشان بلایان خدا اند از بلا احتراز بکنید
نه اختلاط دوم پسر شیخ علم الحق والدین محمد بعد از رحلت حضرت
شیخ الاسلام شیخ سراج الحق والدین محمد ایشان بر سجاده مشیخت
نشست و سنن ابا و اجداد و مشایخ خود را زنده گردانید و سیوم
شیخ محمد بسباقی مشغول شدی هر نسخه که شیخ سراج الدین سبق میگفت
شیخ محمد همچنان سباقی میکرد و بعد از نقل شیخ سراج الدین
هر طالب علم که سبق خود از هر محلی که گذاشته بود شیخ محمد هم از آن
محل بیشتر سبق میگفت مردی اهل صلاح و تقوی بود در حق ایشان
شیخ سراج الدین وقت رحلت فرمود علوم که در مدة چهل سال
پیش علما تحصیل کردیم فرزندم شیخ محمد باندک مدتی حاصل کرد
حضرت شیخ جمال الحق والدین محمد عرف بشیخ جمن فرموده است از زبان
خدمت والد شیخ راجن یاد دارم روزی مولانا بدر الدین
مالکی مصنف منهل و تعلیق و شرح بخاری و غیر ذلک که مجر علوم بودند
علیه الرحمة والغفران با حضرت شیخ محمد ملاقات کرد در میان
ایشان مباحثه علم بسیار شد مولانا بدر الدین خوش حال

شدند وگفتند انت الاسد وابن الاسد ونیز از بزرگان شنیده ام
که شیخ محمد در مجلس اصلا حکایت دنیائی کرد و بما لایعنی مشغول نمی شدی
اهل عزلت بودی بهمین در وقت سباقی برون آمدی مرید حضرت
خواجه رکن الحق والدین قدس سره العزیز بود حضرت خواجه
رکن الحق والدین بروی بسیار لطف ونظر می کرد در وقت رحلت
بر دست شیخ عزیز الله بارانی ملبوس خود داد و فرمود حضرت
شیخ محمد بن حضرت شیخ الاسلام شیخ سراج الحق والدین محمد را
بدهید شیخ عزیز الله بعد از رحلت خواجه رکن الدین بارانی داد
بعضی میگویند آن جامه خلافت بود چهارم پسر شیخ مجد الحق والدین
محمد ایشان عالم و عامل و موفر و صاحب کرامت بودند حضرت
شیخ جمن فرموده است که از خدمت والد یاد داریم روزی میگفت
که شیخ رحمة الله بن شیخ عزیز الله میگفت مارا نعمت از حضرت
شیخ المشایخ مجد الحق والدین محمد بن شیخ الاسلام شیخ سراج الحق
والدین محمد هم رسیده است روزی پیش ایشان رفتم مارا نمکدان
داد و گفت تو صاحب کند وری خواهد شد نفس ایشان در کار شد و نیز

شیخ جمن فرمو

شیخ جمن فرموده است که از والد شنیده ایم وزیری از سلطان احمد
روزی حضرت شیخ مجد الدین والدین محمد را گفت که ترا از تذکره علما
دور خواهیم کرد شیخ مجد الدین گفت ترا از دیوان دور کردیم او عین
ذیب مدة از عهده معزول شد در دیوان نیامد پنجم پسر شیخ سعد الدین
عرف شیخ خواجه او صاحب علم و عمل واهل سخاوت وکرامت بود
در حق او شیخ سراج الحق والدین محمد بوقت رحلت فرمود هر که ده سال
علم بخواند فرزندم شیخ خواجه در دو سال خواهد خواند در وقت حیات
حضرت شیخ سراج الحق والدین سبق بزدوی و پند نامه میگفت بعد
از رحلت شیخ الاسلام شیخ سراج الحق والدین محمد علما از خراسان آمده
بودند شیخ خواجه پیش ایشان علم خواند و یکی از علما محول شد مقصد
سوالات بر مدارک کرد و خود جوابات گفت و در سخاوت مبالغت
داشت در هیچ روزی بغیر مهمان طعام نخورد و علما و صلحا و صوفیان
در جماعت خانه ایشان محلها میگرفته ماندند و علم می خواندند و از ایشان
گرفتند چنانچه شیخ کبیر وحید مرید و خلیفه حضرت شیخ بابو بن شیخ
عمر بن شیخ سعید قدس سره العزیز و سید سعد الله بنگالی دفتیه

و فقیه علی بنسه امام محمد غزالی و شیخ قطب الدین خلوتی از جمله شاگردان
ایشان بود بسیار از ایشان نظر داشت روزی در حق او فرمود
اگر این حوزد که سی ساله شود چه شود ببرکت نظر ایشان او ترقی
کرد و از جمله شاگردان او ملک ابو المعالی دبیر سلطان احمد بود
و دختر حضرت شیخ سراج الحق و الدین اسمها بی بی مریم قاری
قران و طالبه علم و اهل سخاوت و همت بود هر که پیش او می آمد
او را چیزی میداد شکوحه سیدی حسین بنسه سلطان سیدی
احمد کبیر بود قدس الله سره العزیز المجلس بالخیر و السعادة
سعادة قدم بوس حاصل شد فرمودند در نکته ایمان بنا وردن آورد
حضرت رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم با نکه محمد رسول الله
صلی الله علیه وسلم چنین الفت داشت بزبان عزلی و اعلم ان الله
تعالی یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید لا حکم لاحد علیه لو ان یدخل جمیع
الکفار فی الجنة ولا یبالی وان یدخل جمیع المومنین فی النار ولا
یبالی ولکن حکم ما حکم ثم اعلم ان الایمان اصل جمیع النعم ولذا جعل
مفتاحه فی یده عز و جل حتی قال الجیبه فی حق عمه الذی رباه و کان

معه اشد الالفة انک لا تهدی من احببت لما لم فی ایمانه ما لم مع آن
فعل موافقا لرضاه امورا کثیرة کما فی القبلة کما قال تعالی فلنولینک
قبلة ترضاها مع ان امر القبلة اهون علیه صلی الله علیه وسلم
بالنسبة الی ایمان العم و السر فیه ان الایمان سبدار المحبة و هی
لا یکون برضا احد الا بالمناسبة بین المحب و المحبوب کما قال حجة
الاسلام ان خطرة الانابة تکون محض موهبة لا دخل للکسب فیه المجلس
بالخیر و السعادة سعادة قدم بوس حاصل شد یکی مغل اسمه محمد شاهی
پرسید که در همه نمازها بغیر فرض و واجب و سنة موکده کدام افضل
است فرمودند نماز تهجد بعده فرمودند که نماز تهجد بر حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم فرض بود بواسطه نماز تهجد همه کسا از شفاعة
خواهد کرد بعده این آیة خواندند فتهجد به نافلة لک عسی ان یبعثک
ربک مقاما محمودا المجلس بالخیر و السعادة سعادة قدم بوس حاصل شد سعادت
ملک رکن الدین دهلوی از جهة ملاقات آمده بود او گفت مرا اشتیاق
ملاقات بسیار بود ما اوصاف حمیده خوندکار در دهلی شنیده بودم
از زبان تیمور خان باز برسید الملاقات معشوقة کما قسمت الازل

چه معنی دارد گفتند ملاقات قسمت کرده شده است بجو قسمت کردن
رزق بازان مرد گفت رزق چرا خاص کرده شده است فرمودند
یمحوا الله ما یشاء ویثبت اما چهار چیز تبدیل نمی شوند یکی موت دوم
رزق سیوم کفر چهارم اسلام بازان مرد گفت کما قسم الاموات
چرا گفت فرمودند از جهت مناسب بعده فرمودند در دهلی از علما
درین زمان کسی هست او گفت میان جمال خان بازان مرد گفت بسیار
علما را ایشان الزام دادند فرمودند حضرت شیخ شهاب الدین
فرمودند میان درویشان و میان علما همین فرق است علما بحث
کنند و درویشان سکوت کنند اگر کسی دشنام دهد خاموش باشند
اگر گوید جاهل است خاموش باشند اگر کسی گوید تو احمق است خاموش
باشند و علما همین بحث کنند واما درویشان را باید اگر کسی فرض
ترک کند یا غیر رضای خدای کند نیک داند او را گوید که تو این کار
بی فرمانی حق تعالی است یک بار یا دو بار گوید اگر کند هو المراد
والا نه امامی باید که او را ملاقات نکند اگر شود بالضرورة کار باشد
و اگر زیاده ملاقات شود باید که هر بار که شود نصیحت کند بطریق نرم

بعده فرمودند که در وقت حضرت داود پیغمبر را فرمان شد شما ماهی در روز
اول هفته شکار مکنید همین مرا یاد بکنید و ماهی را فرمان شد که شما در روز
اول هفته بیرون شوید و دیگر روزها بیرون نشوید بعد آن مرد گفت
این فرمان چرا شد فرمودند سکونت ایشان بر لب دریا بود وقت ایشان ماهی بود
پس آن مردمان را جوع غالب شد پس ایشان حیله کردند نزدیک دریا
حوضها کردند در روز اول هفته ماهیان در آن حوضها آمدند و در روزهای
دیگر شکار کردند پس بعضی مردمان گفتند شما این کار مکنید آن مردمان گفته
ایشان قبول نکردند پس بعضی از مردمان که منع کرده بودند گفتند
از ایشان احتراز باید کرد و بعضی گفتند منع کرد دیگر ایشان قبول نکردند
ایشان هلاک خواهند شد پس بعضی احتراز کردند و بعضی نکردند
پس خدای تعالی همه کسان را قرده کرد غیر آنانکه احتراز کردند لله
الحمد والمنة المجلس بالخیر والسعادة قدمبوس حاصل شد فرمودند ذکر شیخ احمد
کهتو قدس سره فرمودند که هر که عدل کند حق تعالی او را در سایه عرش ایستاده
کند در روز قیامت بعده فرمودند که عدل در همه چیزها باید کرد تا حدیکه
اگر چهار مردمان یکجا طعام خورده نشسته باشند می باید طعام همچنان خورد

که مبادا از کسی زیاده خورده شود
باجبر والسعادة سعادت
قدم بوسی حاصل شد یکی گفت که درویشان را مال نباید فرمودند سلطان
ابوسعید کازرونی را بسیار مال بود و شیخ بهاء الدین را هم بسیار مال بود
مع هذا فرمودند که درویشان اطوار دارند شیخ فرید الدین شکربار بسیار
فرزندان بودند و بسیار تنگی ظاهری بود مع هذا یکی پرسید که اولاد شیخ
فرید الدین بسیار است فرمودند روزی حضرت خواجه معین الحق والدین
از اجمیر عزیمت فرمودند در دهلی آمدند خواجه قطب الحق والدین در دهلی
بودند خواجه معین با خواجه قطب الدین ملاقات کردند بعد از مدة سوی اجمیر
روان شدند حضرت خواجه قطب الدین همراه شدند هم کسان که ملازمان خواجه
قطب الدین بودند بخواجه معین الدین بسیار التفات کردند و حضرت شیخ
شیخ فرید الدین معین بخواجه قطب الدین توجه کردند اگرچه بخواجه معین الدین
توجه ترک نکردند خواجه معین الدین پرسیدند که این کیست خواجه قطب الدین
فرمودند این هم از غلامان خرد کار است خواجه معین الدین بسیار خوشحال
شدند و گفتند این بسیار کلان خواهد شد و کلاه طلبیدند یک طرف بدست خواجه
قطب الدین دادند و یک طرف بدست خود گرفتند و بر سر شیخ فرید الدین

پوشانیدند

20

پوشانیدند و گفتند که بسیار مشغول خواهد شد و خدای تعالی این را بسیار
کلان کند بدان سبب نسل شیخ فرید الدین بسیار شده است حکایت
در بیان مرض و رحلت شیخ الاسلام شیخ سراج الدین قدس الله تعالی
سره العزیز از دنیا بدار بقا چند روز از انعام ملول شد شیخ علم الدین را
طلبید و گفت ملائکه آمده اند می خواهند که نظر بر اعمال ما کنند ما میگوییم
سلطانیم و عصیان ما عارضی است توبه کردیم والعوارض لا تعتبر
شیخ علم الدین گفت دیگر چه میگویند شیخ سراج الدین فرمود چیزی میگویند
که بهشتی کسی نگویم وقد اوصی باظهار الانعامات التی وهبها لی ربی
وفرح یا لیت قومی یعلمون بما غفر لی ربی وجعلنی من المکرمین و
کانت خارقاته من الاطلاع علی الضمائر والاخبار عن المغیبات
ورفع البلیات وقضاء الحاجات بلا اصرار ولا عر لیلة الخمیس وقت
العشاء بیست و یکم ماه جمادی الاول سبع عشر و ثمانمائه بهار الانوار
خرامید علیه الرحمة والغفران و قبر ایشان در قلعه بلده نهروا له
مشهور به پتن گجرات است و مولانا حمزه ناکوری مردی متعلم شاگرد
حضرت شیخ سراج الدین بود تاریخ گفت نظم امروز رفت علم از زین

شهر چون عیان ، امروز نیست آنکه کند بر صفوی بیان ، مفتاح هم مطالع و
توضیح هم بدیع ، آن کیست کو بگو ببرد در درس با توان ، این ظلمت
سراسر در دهر از کجاست ، دائم سراج ملت و دین رفت از جهان
از عالمان شهر چنین بود آیتی ، افسوس صد هزار زمار رفت رایگان
ماه جمادی الاول در بیست و یک ز شهر ، لیل الخمیس وقت عشا بود
دفن شدن در سال نو هشتصد و هفده شمار او ، چون رفت
سوی جنت آن شیخ زین مکان ، وکان شیخ سراج الدین موصوفا فی
العلم والتقوی والدیانة والزهد والسخا والوجد والحال وقد لبس
الخرقة من حضرت قطب الاولیا شیخ نصیر الحق والدین محمود الاودهی
چراغ دهلی قدس سره وکان ابن اربع سنة ثم لبس من ابیه وکان
فی طلب علم الدین اربعین سنة واخذ العلم من حضرت الدهلی من
المولی العلامة احمد التهانیسری ومولانا العالم الپانی پتی ومولانا
العالم سنک ریزه الملتانی وقد بلغ فی التقوی حدا بلیغا حتی
نقل انه جعله السلطان شیخ الاسلام فی الدهلی ونقل انه طلبه
السلطان فیروز البهمنی الی الدکن ووهب سبعة الاف تنکة

الدهلی

الدهلی لنفقة السبیل فلم یذهب وقال ان الله یعطینی فی الکجرات
الابدی فلو اذهب یکون سفری لاجل الدنیا وهو عند المشائخ
والصالحین مذموم ونقل انه جاء السید جلال الحق والدین بخاری
مخدوم جهانیان فی بلدة دار الملک حضرت دهلی حرسها الله تعالی
عن الآفات والبلیات بعد رحلة شیخ نصیر الحق والدین محمود من
دار الغرور الی دار السرور وقد اجتمع فی دعوة له علماء
الدهلی فسال منهم بعض مشکلات العلوم فاجاب منهم الشیخ سراج
الحق والدین قدس سره وذهب البحث الی ستة عشر اسولة واجوبة
فلما انتهی البحث الی هذا اعترف السید قدس سره ان الحق مع الشیخ سراج
الحق والدین فلما رجع الناس الی بیوتهم سال واحدا من حال الشیخ
سراج الدین بانه من هو فقیل انه ابن الشیخ کمال الحق والدین العلامة
فذهب باذنه واحد من خدامه الی ان یقف الشیخ فی مکانه فذهب
السید ولقیه واعتذر من حال البحث وقال انی من تلامیذ ابیک
الشیخ کمال الحق والدین واعتذرا فیما بینهما وقال السید ان منشور
الخلافة التی اعطانی الشیخ نصیر الحق والدین کان بقلم شیخ کمال الحق

والدین بود فرمودند که مادر شیخ کمال الدین خواهر حقیقی شیخ نصیر الدین بود
را بعد عمر بود اول سکونت او در اوده بود آخر شیخ نصیر الدین چون
در شهر دهلی باجازت سلطان المشائخ شیخ نظام الدین مقیم شد همه
خیلی نه از اوده آمد و در شهر دهلی ساکن شد و شیخ کمال الدین در جمیع
علوم منتهی بود و مولانا احمد تهانیسری و مولانا عالم پانیپتی
و مولانا عالم سنکریزه ملتانی و تاتار خان مرحوم شاگردان او بودند
و حضرت مخدوم جهانیان سید جلال الدین بخاری قدس الله سره العزیز
هم پیش حضرت شیخ کمال الدین علم خوانده بود نقل است که در جامع
علوم مسطور است که من شرح مشارق پیش حضرت شیخ کمال الدین
خوانده‌ام نقل است که حضرت مخدوم جهانیان وقتی جاست در خلوت
بود با چند یاران خود و با ایشان خوش و خرم بود جا بجا یاران یار
حکایت گویند که ملک گفتی گرفت و هر یکی را نواختی گرفت و فرمود میگویم
بر شما بگویم که در بدایت جهادیم سلطان محمد دعاگو را و ابو سعید
نبیره شیخ جلال الدین ... را در شهر طلب کرد مخدوم من والد دامت
برکاته اجازت کرد که برو در شهر چه امتثال فرمان واجبات الله تعالی

بخبر کنند چون آمدم در خانقاه شیخ الاسلام شیخ نصیر الدین محمود فرود
آمدم حجره تعیین کرده شیخ دعاگو را بر خواهرزاده خود شیخ کمال الدین
علامه و او حاجی بود گفت بخوان دیگر مولانا شمس الدین از ایشان
شرح مشارق شنیدم و قاضی مولانا جمال الدین بود ... شیخ
کمال الدین از حضرت شیخ نظام الحق والدین محمد بداونی خلافت هم
داشت و از حضرت شیخ نصیر الحق والدین هم خلافت داشت برکت
نظر مبارک ایشان الی یومنا سجاده مشیخت در اولاد شیخ کمال الحق
والدین علی وجه مسلسل می آید تا باد چنین باد بفضل الله تعالی
و عنایته آمین رب العالمین و حضرت شیخ نصیر الدین محمود بسیار
تعظیم شیخ کمال الدین می کرد و نیز از هر محلی که دستار شیخ کمال
الدین در نظر مبارک حضرت شیخ نصیر الدین محمود می افتاد قائم
می شدی و نیز حضرت شیخ چنین فرموده است که از زبان ملک
صدر جهان بن مولانا خراج بن حضرت شیخ سراج الحق والدین شنیده ام
که در مجلس شیخ ابی الفتح جون بندگی حضرت شیخ راجن می آمدند
از هر جائی که روی مبارک حضرت شیخ راجن می دید ایستاده می شدند

وی گفت از هر محلی که حضرت شیخ نصیر الدین محمود دستار حضرت
شیخ کمال الدین می دید ایستاده می شد و نام در حضرت شیخ جمع دختر
حضرت شیخ عزیز الله انوا اسمها بی بی در ملک با صلاح و تقوی بودند
وسید السادات سید محمد گیسو دراز قدس سره العزیز بسیار مناقب
حضرت شیخ کمال الدین در تالیفات خود آورده اند در عهد خود مقتدای
عصر بود ابو المظفر سلطان فیروز شاه انار الله برهانه و امرای
دون را او بسیار توجه بر حضرت شیخ کمال الدین داشتند چه
فرمودند که چون حضرت شیخ کمال الدین را اشتیاق زیارت خانه
کعبه و روضه رسول صلی الله تعالی علیه وسلم غالب شد بخدمت سلطان
المشایخ حضرت شیخ نظام الحق والدین قدس الله سره العزیز رفت
والتماس عزیمت زیارت خانه کعبه کرد و حضرت شیخ نظام الدین
وداع داد و جامه خود پوشانید و بجا رخود کردانید و کلاه فتح تاج
داد شیخ کمال الدین سر بر قدم سلطان المشایخ نهاد و روان شد
برکت نظر مبارک حضرت شیخ نظام الدین زیارت خانه کعبه میسر شد
و هفت حج گذارد و زیارت نبی علیه الصلوة والسلام و زیارت

بیت

بیت المقدس کرده بطرف خراسان مراجعت کرد سلاطین از دیار
و ولایتها بملاقات شیخ کمال الدین آمدند و تعظیم کردند و فتوحات
بسیار آوردند چون در دهلی رسید نه سیزده خروار تنکه زر و نقره
واسباب دیگر نیز آوردند حضرت شیخ نصیر الدین محمود چون سیزده
شتر از مال و اسباب دیگر دید فرمود شیخ کمال الدین چندین دنیا چه
بهر آورده حضرت شیخ کمال الدین گفت در راه شنیدیم که حضرت سلطان
المشایخ شیخ نظام الدین رحلت کرد حضرت شیخ نصیر الدین محمود بر
سجاده نشست اگر مفلس خواهم رفت نیاید مرا مردمان چیزی خواهند
گفت سبب ظاهر حال می بسبب آن معنی آوردیم اکنون در باب علما
و صلحا خرج خواهیم کرد و بخزینه خواهم شد همچنان کرد جز تنکه زر
سیاهی مالید و علما را کره بستری داد وی گفت که سیاهی است
قبول کنید چون ستر مال برای علما و صلحا و مساکین را داد و
بخزینه شد بعد تاتارخان هشتاد تنکه وظیفه روزینه پروانه از
دیوان نوشته آورد حضرت شیخ کمال الدین پیش حضرت شیخ نصیر الدین
برد و گفت چه اشارت است شیخ فرمود چون بغیر طلب و قصد شما

وظیفه شد بمنزله فتوح است قبول کنید حضرت شیخ کمال الدین وظیفه
قبول کرد ببرکت نظر مبارک حضرت شیخ نظام الدین و حضرت شیخ نصیر
الدین شیخ کمال الدین از جمله زهاد و عباد و مقتدای وقت شد بسه الحمد
والمنه المجد بالخیر والسعادة سعادت قدم بوس حاصل شد فرمودند
هرکس را چیزی دشواری می افتدی باید که هزار کرت یا ذا الجلال و
الاکرام بخواند بعون خدای تعالی آسان کند مجرب است و فرمودند اگر
کسی را چیزی مهمی افتدی باید که بروح حضرت شیخ نصیر الحق والدین محمود
اوودهی شست و یک مهر فقرا را بدهد بر وسع خود مجرب است
یکی پرسید که سگ را طعام دادن از جهت شفای باید فرمودند آری
بنده عرض داشت کرد که سگ را قناعت بسیار است فرمودند آری
بعده بنده گفت اگر کسی سگ را برنجاند دعا از باب وی دور نشود
بعده فرمودند میان سگ و میان انسان نسبت است کما بود مهتر
آدم علیه السلام را چون ابلیس دید غصه کرد و جای ناف مهتر آدم
علیه السلام خو بعده از آن جای طین را دور کردند و از آن طین
سگ را کردند بعده فرمودند میان آدمی و میان هر دو هم نسبت است

دران وقت که از طین قالب حضرت ادم علیه السلام کرده اند
اندکی ماند از آن باقی خرما کردند بالخیر والسعادة سعادت
قدم بوسی حاصل شد حکایت فرمودند در بیان ملاقات کردن
حضرت شیخ کمال الدین با مولانا عالم سنگریزه ملتانی و بعضی
از احوال او روزی حضرت شیخ کمال الدین بمسجد جامع بالکی نشسته
می رفت دران اثنا جوانی ملاقات کرد حضرت شیخ کمال الدین او را
پرسید از کجا می آئی او گفت از شهر ملتان باز حضرت شیخ کمال الدین گفت
از کدام قبیلهٔ خانه هستی او گفت از فرزندان سنگریزان هستم باز
حضرت شیخ کمال الدین گفت نام پدر تو چیست گفت پدر ندارم کسم و
از جهت طلب علم آمده ام شیخ فرمود مردی بزرگ فتاده هستی
بعد از ادای نماز جمعه حضرت شیخ کمال الدین او را برابر خود برد در درون
خانه رفت مادر حضرت شیخ سراج الدین بی بی صفیه را گفت پسر بزرگ
زاده آورده ایم او را بجای پسر قبول کن جامه و خوردن او
تو بکن و ما او را تعلیم علم بکنیم او قبول کرد چندان مهر و شفقت
می کرد که مادر بر پسر کند حضرت شیخ کمال الدین او را تعلیم و ارشاد می کرد

مولانا یکی از علماء فحول شد بعده فرمودند که بزرگی حضرت شیخ جمی
قدس سره فرموده اند چون حضرت شیخ کمال الدین و حضرت شیخ لطیف
الدین یکجا بزیارت خانه کعبه رفتند هردو حصور بودند در کعبه هردو
وعده کردند که در شهر دهلی برویم اگر معیل شویم در میان ما و شما قرابت
شود داین وعده هردو اولیا قبول کردند چون در شهر دهلی آمدند هردو
معیل شدند حضرت شیخ لطیف الدین را حضرت شیخ یحیی شد و حضرت شیخ
کمال الدین را هم پسر شد و چون شیخ یحیی بزرگ شد نکاح کردند پس حضرت
شیخ کمال الدین را دختر شد میان ایشان قرابت نشد پس حضرت شیخ یحیی را
دختری بی بی صفیه شد حضرت شیخ سراج الدین با دختر حضرت شیخ یحیی بن حضرت
شیخ لطیف الدین نسبت کردند و بدان سبب میان اولاد ایشان مصاهره
جاری شد حکایت حضرت شیخ کمال الدین چون زیارت خانه کعبه
کرده باز در دهلی آمد حضرت شیخ نصیر الدین محمود فرمود اگر شما هم
حصور خواهید ماند پس نسل نخواهد شد اگر شما معیل شوید پس نسل منتشر
شود حضرت شیخ کمال الدین سخن حضرت شیخ نصیر الدین قبول کرد معیل شد
بعده شش سال با منکوحه الفت نشد زیرا چه او سیاه فام بود روزی

حضرت شیخ نصیر الدین حضرت شیخ زین الدین پسر خواهر بزرگ خود را فرمود
که یک خانه راست بکنید چون حضرت شیخ زین الدین خانه مرتب کرد حضرت
شیخ نصیر الدین بعد ادای نماز جمعه دران خانه آمد حضرت شیخ کمال
الدین و منکوحه او هردو را طلبید و گفت این خانه شما را دادیم
درین خانه باشید و فرمود مردمان هر رنگ نظر می کنند و نظر
بر شکم این عورت نمی کنند بجان یگانه اولیا از شکم این عورت
پیدا شوند به برکت نفس ایشان اولاد شیخ کمال الدین علما
و صلحا شدند و می شوند بعده فرمودند که حضرت شیخ جمی قدس
سره فرموده اند که پسران شیخ کمال الدین سه بودند و یک دختر بود
برادر بزرگ شیخ نظام الدین او دانشمند شده بود روزی
در مجلس رفت انجا با دانشمندی بحث کرد او گفت شیخ زاده
جوان بمیری هم دران وقت تب در اندام او آمد در خانه رسید
و مرد دوم پسر شیخ نصیر الدین او هم شیخ کمال الدین دانشمند شده
بود از وی یک پسر شده بود شیخ میران نام او و ارادت بسید محمد
گیسو دراز آورده خلافت یافت و اولاد او در شهر کلبرگه

ما بلده‌ات مدفن او هم انجاست که اینی والله اعلم سیوم پسر
شیخ سراج الدین مذاکره او بالاتر بر شده و دختر او در خانه پسر
شیخ برهان الدین محفوری بود از وی فرزند نشد و خواهر شیخ کمال
الدین در خانه ملک حمید الدین سغانی بود پسر او ملک خطیر الدین
از جلال خان منقول است که معتاد بود که حضرت شیخ نصیر الدین
محمود قدس سره در رهای بنگال نعلین چوبین برای خلفا می داد هر
یکی بر سر نهاده سلام کرده می رفت ملک خطیر الدین را نیز نعلین
مرحمت شد او بر سر نهاد و سلام نکرد مادر او بر سر او نعلین نهاد
و سلام کنانید حضرت شیخ فرمود اهل دنیا خواهد شد او یکی از امراء کبار شد
جلال خان از فرزندان اوست و مدفن او در شهر پتن در روضه
حضرت شیخ حاجی رجب کوریاست بوده فرمودند که رحلت حضرت شیخ
کمال الدین در ربیعت و هفتم ماه ذی القعده سنه ست و خمسین و
سبعمائه بدار القرار شد علیه الرحمة والغفران کرامات و مقامات
او بسیار است هم برین مختصر کرده شد والله اعلم بالصواب المجلس
بالخیر و السعادة سعادت قدم بوس حاصل شد فرمودند چون شیخ نصیر

اسی

26

الدین بن شیخ مجد الدین جد این فقیر رحلت فرمود بدار القرار
والد و عم شیخ ابو محمد و دو عمه بی بی خونزا جیو و بی بی خونزا
طهور ریکه داشتند بی بی خونزا جیو را نکاح کرده بودند با علی خان
ولد نصیر خان فاروقی از ایشان دختر شد راجی عالم خان با
تاجخان فاروقی نسبت شد اولاد ایشان در برهانپور است
والد و عم خورد بودند شیخ جمن همراه کرده بجانب پاینر بردند و طره
جده این فقیر را هم بردند چون چند روز در جانب پاینر شد جده این
فقیر عاجز شده حضرت شیخ جمن را فرمودند که ما در راه ابا برویم
مارا مشکل می شود شیخ جمن فرمودند شما عجب هستید کار پادشاهان مشکل است
مردمان شش شش ماه می مانند شما بچند روز عاجز شدید بعده شب
جمعه جده خواب دید که بندگی شیخ نصیر الدین آمده و می گویند که شما را
مشکل می شود کنده وری از جهت بزرگواران ما بترید یکی تا کار شما
زود شود ده و نیم سیر آرد گندم ده و نیم سیر گوشت دو سیر برنج
روغن سی زرینه پیش تا کار تو زود شود بعده چون بیدار شدند
شیخ جمن را گفتند خورد کانزا ببرد شیخ جمن فرمودند امروز زود

جمعه است سلطان ملاقات بکسی نمی کنند ایشان گفتند شما ببرید شیخ
جمن فرمودند اگر بندگی عم من چیزی گفته باشند خوب است والا نه
ایشان گفتند آری ما اینچنین خواب دیدیم شیخ جمن همراه کرده
رفتند دیدند سلطان محمود بر وسه مردمان ایستاده اند گفتند
شما باشید تا خبر کنم شیخ جمن رفتند خدمتگاران سلطان محمود دیدند
گفتند شما اینجا چرا آمده اید یک کنیزک بود او گفت میان رحلت
فرموده اند و شیخ جمن خبر کردن رفتند اوشان گفتند بخبر چه حاجت است
و بندگی شیخ جمن را گفتند شما همراه کرده بروید و در بار اگفتند شما
ایشان را هیچ مگوئید چون شیخ جمن و والد و عم شیخ ابو محمد رفتند سلطان
فرمود که خوردگان کیستند شیخ جمن فرمودند عم من بندگی شیخ نصیر الدین
رحلت فرمودند سلطان محمود بسیار افسوس کردند و گفتند که مرا بسیار
اشتیاق ملاقات بود اما چه کنم که ملاقات نکردم بعده فرمودند
چه وظیفه بود شیخ جمن فرمود یکهزار و دویست تنکه و تنکه را بسیار
مبلغ شدی و ارزانی لانهایت و دران وقت نادر کسی بود که
گوشت نخوردی باشد و اینچنین وظیفه بود و ازین برای ذات خود چیزی

تصرف نکردی و طلب زیادت نکردی بلکه انکار کردی و عادت بود
که نصف مقرر داشتند کردند سلطان محمود ند ملک حمید الملک را
که تمام وظیفه بدهید و مقدار دوازده سوار فاضل بدهید حمید
الملک فرمودند که ایشان شیخ زاده اند ایشان را خواندن باید
چون جاگیر پادشاه کند خواندن ایشان فوت شود بعده سلطان
گفتند بدهید بعده ملک حمید الملک همین فرمودند بعده سلطان
فرمودند همین مقدار که هست بدهید و تمام حمید الملک بود که سلطان
چیزی حضور فرمودند آن کار رمز کردند تا دیگری پروانگی بر چیز
و دران مجلس ملک یوسف حاضر بودند ملک یوسف فرمودند که
ملک حمید الملک فرمان پادشاه می شود که مقرر داشت ایشان تمام
بدهید ملک حمید الملک فرمودند خوب باشد چون شیخ جمن آمدند دیدند
طعام مهیا شده است بندگی شیخ جمن فرمودند که شما ببرید بعده
والد و عم و جده در احمد آباد آمدند بعد از چند روز کار دیگر
کرده شیخ جمن فرمان کرده زود آمدند بعده فرمودند که هر کرا چیزی
مشکل می شود می باید که این طعام بکنند کار تمام شود و بی بی خونزا

لهوری را نسبت با سیدی کبیر شد از فرزندان سید حسینی مشهدی
از ایشان یک دختر شد راجی فاطمه اولاد ایشان در سرهاپور است
بعده فرمودند که شیخ لطیف الدین بن شیخ مجد الدین از جوانی فقیر
شیخ نصیر الدین خورد بودند و بسیار بزرگ بودند دریا خان بزرگ
که گنبذ کلان کنانیده است بسیار معتقد ایشان بود روزی بخدمت
ایشان آمده بود سیدی بشیر حبشی غلام خان ایستاده بود و
بسیار سرکش بود ایشان گفتند که این خوردک بسیار خوب خواهد شد
خان گفتند که من ازین عاجزم بسیار سرکش است لفظ مبارک ایشان
در سیدی بشیر اثر کرد همان زمان در گوش خان عرض کرد که من مرید
شیخ خواهم شد همان زمان مرید شد پس چند روز چنان باحق تعالی مشغول
شد که یکی از اولیا گشت و مشهور در صلاحیت گشت خان آزاد
کرد و گفت که مرا باین غلام فخر شد بعده فرمودند حضرت ما شیخ
نصیر الدین چهل چهل روز طعام نخوردند بر برگ ترب افطار کردندی
بعده فرمودند که بی بی عایشه بنت حضرت شیخ عزیز الله بسیار کلان
بودند صاحب حال بودند فرمودند که مرا معلوم شده است که هر که چهل روز

از روح

از روح حضرت شیخ نصیر الدین طعام خورانند خدای تعالی ایمان او
بسلامت برارد بعده فرمودند که چون میان علم الدین که عالم
نحول(?) بودند رحلت فرمودند میان برکت جوانی و میان احمد میران
و میان حسن نعم الله از شاگردان ایشان بودند میان برکت و
میان احمد پیش میان تاج محمد خواندن شروع کردند و میان حسن
پیش شیخ نصیر الدین آمدند شیخ نصیر الدین بعد شصت سال درس
ترک کرده بودند ایشان را گفتند که شما را احتیاج جز کشیدن
نمانده است مطالع کنید هرچه مشکل شود از ما حل کنید ایشان همچنانک
کردند و از جمله شاگردان شیخ نصیر الدین میان ابراهیم بودند
و در زبان ایشان اندکی بستگی بود و ایشان را عطا کلام می گفتند
شیخ نصیر الدین گوشه نشین بود با کسی ملاقات کم می کردند و با حضرت
شیخ احمد کهتو بسیار الفت داشتند [illegible] بالجبر والسعادة سعادت
قدم بوس حاصل شد مرا فرمودند که تو از حق تعالی طلب کن که خدای
تعالی رزق بی منت بدهد و در بدر نکند و حق تعالی توفیق بر هم
بر اعمالی که در ان خشنودی حق تعالی باشد بعده فرمودند که این

دعا بخوان رب اغفر وارحم و تجاوز عما تعلم فانک انت الاعلی الاکرم
المجلس بالخیر و السعاده سعادت قدم بوس حاصل شد فرمودند
که حضرت شیخ عزیز الله و حضرت شیخ نصر الله و حضرت خواجه رکن الدین
مرید ان حضرت خواجه محمد زاهد بودند و حضرت خواجه محمد زاهد وقت رحلت
بحضرت شیخ عزیز الله و حضرت شیخ نصر الله را گفتند که شما نمایید
که شیخ رکن الدین و ما مرید یک پیر هستیم حضرت شیخ رکن الدین را بجای
ما می دانید و شیخ رکن الدین را هم همچنین گفت ولی بجای ما می دانید را
نفرمودند بعده حضرت شیخ عزیز الله و حضرت شیخ نصر الله چنان ادب
کردند همچو مرید کند ادب پیر تا حدی که کلاه حضرت شیخ عزیز الله و حضرت
شیخ نصر الله یکی شد هر دو آمدند و از حضرت شیخ رکن الدین پوشیدند
در المجلس بالخیر و السعاده سعادت قدم بوس حاصل شد فرمودند روز جمعه
برادر تاریخ بستم ماه ذی قعده این فقیر شب جمعه نکاح برادرم شیخ قطب محمد
رفته بودم روز جمعه آمدم تسلیم کردم فرمودند که مرا امشب در وقت
آب خوردن آب که یاسنه‌جی جوشانیده بود آواز آمد که تو هر وقت که
آب می خوری ترا تب بسیار می کند منوش جانوشیدم تب بسیار آمد و

حرارت هم بسیار شد که شرح نتوان کرد بعده آواز آمد که تو آب بقدح
مخور بلکه آب بسبو بخور تا که تب تو برود ما آب بسبو خوردیم تب
فی الحال رفت بعده اندکی غنودن آمد دیدیم که حضرت قطب الاقطاب
شیخ نصیر الحق والدین محمود آمدند و بالای تخت پوش نشستند و فرمودند
شما بر سر ما آمدید و بر چشم ما آمدید چه ایشان دعا غم توجه سوی حضرت
شما را شهر اسرجال دهلی و نشسته انشاء الله تعالی حق سبحانه و تعالی شما را
همچو ما خواهد کرد بلکه از ما بلند تر خواهد کرد بعده بنده گفت مرا همین
بس است که گناهان ما صغیره و کبیره عفو شوند این فترات که
شده است از شومیت گناه ما شده است بعده قطب الاقطاب
فرمودند که ما حضرت رسالت محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه و علی
آله و سلم را عرض خواهیم کرد گناه تو عفو شوند بعده بنده را
یعنی جامع این مجالس را فرمودند که ما چندان مرا بسیار گفته بودم
تو قبول کردی توبه باید کرد بعده فرمودند که در دل من که بگذشت
حضرت مخدوم قطب الاقطاب بر آیه قرآن عمل می کنند فاستغفروا
الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما بعده چشم

پر آب شد بعده فرمودند که حضرت قطب الاقطاب فرمودند که شما تفسیر
کرده اید که نام او محمدی است مردمان می گویند وخواهند گفت که شما ر
تفسیر نام کسی اهل دنیا یا پادشاه درج کنید شما هشیار باشید مبادا
دران تفسیر نام کسی درج شود همین که شما برای حق سبحانه کرده اید
همین برای حق سبحانه باشد زیرا که این فیض محمد مصطفی است صلی الله
تعالی علیه وسلم بعده حضرت قطب الاقطاب فرمودند که شما حاشیه می نویسید
بر تفسیر قاضی قدس سره ودر دیباچه آن حاشیه اگر درج کنید
رضاء شما وهرچه شده است بس است بر زیادت نوشتن خیال مکنید
لله الحمد والمنة بعده بنده را گریه آمد چه فرموده بودند که در رو بینی حالات
که در عادت وی اخفا باشد اگر پیش مردمان بگوید معدوم شود که مرگ
وی نزدیک آمده است انا لله وانا الیه راجعون بالخیر
والسعادة سعادت قدم بوسی حاصل شد شیخ ما در رحمت رحلت یعنی
گفتند الله الله ولا اله الا الله محمد رسول الله وشیخ نصیر الدین چون
وقت رحلت نزدیک آمد از یک پهلو به پهلوی دیگر شدند وحرارت
غالب شد ودیگر کسان حاضر بودند سوی من دیدند وفرمودند فاطمه

الحوال

السموات والارض انت ولیی فی الدنیا والاخرة توفنی مسلما و
الحقنی بالصالحین این فقیر گفت آری پس گفت وقت ظهر شده است
فقیر گفت نشده است بعده بجانب جنب غلطیدند ودست بر پشت
می نهادند ومرا در کنار گرفتند ویک لحظه داشتند وگفتند اللهم
مالک الملک پس بر جنب راست شدند وگفتند اشهد ان لا اله
الا الله محمد رسول الله وجان بحق تسلیم کردند در تاریخ بیست وهشتم
ماه ذی قعده روز شنبه سنه اثنی وثمانون وثمانمائة الحمد لله والمنة
این مادر شیخ ما مخدومة النساء بی بی خدیجه قران یاد داشتند در ماه مبارک
رمضان در تراویح یاد می خواندند بنت میان شیخ ملک بن شیخ یوسف
بن شیخ سعد الله عرف شیخ بدن بن شیخ عطاء الله المعروف بشیخ الله بن
شیخ نصر الله بن شیخ یحیی بن شیخ لطیف الدین المذکور قدس اسرارهم
ومادر این فقیر امت الغنی بنت شیخ عطاء الله بن شیخ امان الله بن شیخ
رفیع الله بن شیخ سعد الله بن شیخ عبد الله بن شیخ یحیی بن شیخ لطیف
الدین المذکور من تلامیذ شیخ حسن محمد مرحوم میان شیخ محبوب بن حسین
ومیان کبیر محمد بن عبد المقتدر بن بندگی میان حسن نعم الله ومیان نوح قدس سره

[illegible] ملفوظ حضرت [illegible]

ومیان عبد الرزاق و میان قاسم و میان داود و میان ایوب و
سید چاند محمد و سید لطیف و سید عبد الوهاب و میان علی عباسی
و میان پیر محمد و میان عبد الکریم و میان اسمعیل و غیرهم
تمام شد ملفوظات حضرت جد کی قطب الاولیا
شیخ حسن محمد بید العبد الفقیر الی رحمة الله المجید
فرخ رکن الدین عبد الرشید ابن سراج الدین
ابن قطب الاقطاب شیخ محمد ابن قطب الاولیا
المذکور وقت ضحی روز دوشنبه تاریخ
دهم ماه جمادی الثانی سنه ۱۱۶۰